



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: ترتب - ادامه مقدمه پنجم: مطلب سوم (دلیل دوم و سوم)
سال دهم
تاریخ: ۴/دی/۱۳۹۷
مصادف با: ۱۷ ربیع الثانی ۱۴۴۰
جلسه: ۴۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در ادامه مقدمه پنجم، بعد از بیان تقسیمات چهارگانه و این که کدام قسم از این اقسام داخل در بحث ترتب می باشند، محقق نایینی سه مطلب را دنبال می کنند:

۱. معنای جمع بین دو خطاب یعنی چه؟
 ۲. طرق ایجاب جمع و طلب جمع بین ضدین چگونه و کدام است؟
 ۳. ادله عدم تحقق جمع در خطاب ترتبی و اینکه اگر قائل به ترتب شویم جمع بین ضدین پیش نمی آید، در مقابل اشکال کسانی مثل محقق خراسانی و دیگران که معتقدند ترتب مستلزم جمع بین ضدین و طلب جمع بین ضدین است. سه دلیل بر این مدعا اقامه شده است.
- دلیل اول این بود که اگر مطلب از این قرار باشد که کسانی مانند محقق خراسانی می گویند، سر از اجتماع نقیضین در می آورد. چون طبق نظریه ترتب خطاب مهم مشروط به خطاب مهم است. خطاب مهم مشروط به عصیان خطاب مهم است و زمانی که خطاب مهم محقق می شود، زمینه ای برای امتثال خطاب مهم وجود ندارد، لذا طلب جمع بین ضدین نیست. اما مستشکلین ترتب را به گونه ای تصویر کردند که گویا طلب، مهم و اهم هر دو صورت گرفته یعنی کأنه فکر کردند که مهم، هم مشروط به ترک اهم است، هم مشروط به فعل اهم و وجود اهم و این اجتماع نقیضین است.
- این محصل دلیل اول بود.

ادامه ادله عدم جمع بین ضدین در خطاب ترتبی

دلیل دوم

طبق بیان مستشکلین که می گویند: خطاب ترتبی، مستلزم طلب جمع بین ضدین است، سر از خلف در می آورد و محال است. اصلاً نظریه ترتب نمی تواند منجر به طلب جمع بین ضدین شود، زیرا اگر چنین باشد، مستلزم خلف است و خلف محال است. محقق نایینی در دلیل اول که در واقع به بیان استلزام محال در طرف مطلوب پرداخت، از راه اجتماع نقیضین وارد شد. در دلیل دوم که از طریق استلزام محال در ناحیه خود طلب، یعنی وجوب، وارد شده است، از راه خلف این مطلب را ثابت می کند. توضیح مطلب:

اگر دو خطاب مهم و مهم را در نظر بگیریم، خطاب مهم از نامش پیداست که نسبت به مهم اهمیت دارد، یعنی تا اهم باشد نوبت به مهم نمی رسد. پس خطاب مهم علت رفع موضوع خطاب مهم است. این از خود معنای اهم و مهم استفاده می شود. از طرفی سراغ

خطاب مهم که می آید، خطاب مهم طبق نظریه ترتب، موضوعش عصیان نسبت به خطاب مهم است. یعنی خطاب مهم وقتی پیدا می شود که خطاب مهم عصیان شود.

این دو مطلب را با هم در نظر بگیرید:

مطلب اول: خطاب مهم علت از بین رفتن موضوع خطاب مهم است. یعنی با وجود خطاب مهم دیگر موضوع خطاب مهم منتفی است.

مطلب دوم: این که خطاب دوم مشروط به عصیان امر به مهم است.

اگر قرار باشد با وجود خطاب مهم، در عین حال خطاب مهم نیز باقی باشد و وجود داشته باشد (و رتبه اش نیز با خطاب مهم فرقی نکند) لازمه اش این است که خطاب مهم با علت عدم خودش یعنی خطاب مهم اجتماع کند. زیرا گفتیم خطاب مهم باعث از بین رفتن خطاب مهم است. یعنی خطاب مهم علت عدم خطاب مهم است، زیرا با بودن آن نوبت به این نمی رسد.

پس از یک طرف خطاب مهم علت عدم خطاب مهم شده است. اگر قرار باشد با وجود خطاب مهم، خطاب مهم نیز باشد، معنایش این است که خطاب مهم با علت عدم خودش اجتماع کند و این خلاف فرض است. فرض این بود که خطاب مهم علت رفع موضوع برای خطاب مهم است. پس وقتی که خطاب مهم می آید، دیگر خطاب مهم در آن رتبه وجود ندارد. البته زمان این دو خطاب یکی است و فی زمان واحد این دو خطاب اجتماع دارند، ولی یکی مطلق است و دیگری مشروط.

در واقع محقق نایینی آن مطلبی که مکرراً در مواضع مختلف بیان کرده است، این جا با یک تبیین فنی بیان می کند. قبلاً می فرمود: خطاب مهم مطلق است و خطاب مهم مشروط به عصیان خطاب مهم است ولی این مطلب را اکنون در قالب فنی ارائه کرده است و می گوید: درست است که این دو خطاب فی زمان واحد می باشند و اجتماع فی زمان واحد دارند، زیرا اگر نباشند از بحث خارج می شوند، ولی رتبه های این ها مختلف است، زیرا یکی مطلق است و یکی مشروط. وقتی شرط خطاب مهم تحقق پیدا می کند یعنی دیگر در این رتبه خطاب مهم نیست.

پس محقق نایینی می گوید: اگر آنچنان که دیگران گفتند و به ترتب اشکال کردند بخواهیم ترتب را منکر شویم و بگوییم ترتب مستلزم جمع بین ضدین است خلف پیش می آید که محال است. در ترتب اساساً طلب جمع بین ضدین محقق نمی شود، زیرا اگر طلب جمع بین ضدین شود، سر از خلف در می آورد.

به عبارت دیگر این جا خود طلب را در نظر می گیریم. اگر قرار باشد خطاب مهم در عرض و ردیف و مرتبه خطاب مهم باشد، معنایش آن است که خطاب مهم، هم با علت عدم خودش اجتماع کند و هم آن علت، موجود باشد. پس دو راه بیشتر باقی نمی ماند:

۱. یا باید خطاب مهم که علت است علیت خودش را از دست داده باشد. یعنی الان که با خطاب مهم جمع شده، دیگر علیت

برای عدم مهم را نداشته باشد، که این خلاف فرض است. زیرا فرض این است که علیتش باقی است و از بین نرفته است.

۲. یا این عدم از عدم بودن خارج شده، این نیز خلاف فرض است. زیرا فرض این است که الان موجود است.

پس به طور کلی نمی توان خطاب ترتبی و نظریه ترتب را مستلزم طلب جمع بین ضدین دانست. زیرا اگر خطاب ترتبی بخواهد به معنای ایجاب جمع باشد، یعنی به معنای این باشد که دو ضد را با هم مجتمع می کند، هم در ناحیه طلب و هم در ناحیه مطلوب سر

از محال در می آورد. محالی که در ناحیه مطلوب پیش می آید اجتماع تقیضین است؛ محالی که در ناحیه طلب پیش می آید خلف است. هم خلف محال است و هم اجتماع تقیضین. پس اتفاقا آن چه که دیگران در اشکال به خطاب ترتبی یا نظریه ترتب مطرح می کنند محال است. آن ها گمان می کنند که نظریه ترتب جمع بین ضدین را پیش می آورد در حالی که جمع بین ضدین در خطاب ترتبی محال است. زیرا اگر جمع بین ضدین شود، یا اجتماع تقیضین خواهد شد یا خلف و چون هر دو محال است پس معلوم می شود که طلب جمع بین ضدین این جا تحقق ندارد و نظریه ترتب برای این است که این معضل را برطرف کند.

دلیل سوم

به طور کلی برهان منطقی اقتضا می کند که بر اساس نظریه ترتب طلب جمع بین ضدین نشود. اگر بخواهیم امر ترتبی را به صورت یک قضیه حملیه بیان کنیم، آن را به صورت قضیه حملیه «مانعة الجمع» می توانیم بیان کنیم نه به صورت قضیه حملیه «مانعة الخلو». توضیح مطلب:

مثلا یک خطاب این است: «ازل النجاسه عن المسجد»؛ خطاب دیگر نیز «صل»؛ است. در هر خطابی دو نسبت وجود دارد، یکی «نسبت طلبیه» یکی «نسبت فاعلیه» یا «تلبسیه» شما خطاب «صل» را در نظر بگیرید، در این خطاب مولا امر به نماز کرده است، «نسبت طلبیه» یعنی ارتباطی که بین نماز و امر در این قضیه پیش می آید. یک مفهومی داریم به نام نماز که در قالب امر واقع شده، لذا بین امر و بین نماز یک نسبتی شکل می گیرد. اسم نسبت بین امر و نماز «نسبت طلبیه» است.

نسبت دیگری نیز بین نماز و مکلف باید در نظر گرفته شود. امر شده به نماز، «صل» یعنی امر به نماز که متوجه مکلف شده است، کأنه سه نقطه وجود دارد که بین این ها اتصالی برقرار شده، یک نسبت بین نماز و امر است و یک نسبت نیز بین نماز و مکلف. به این نسبت، «نسبت فاعلیه» یا «نسبت تلبسیه» می گویند. یعنی فاعل متلبس به نماز می شود، یا فعل نماز را انجام می دهد.

پس در هر قضیه ای که در آن امر وجود دارد دو نسبت داریم: «نسبت طلبیه» و «نسبت فاعلیه». ایشان می فرماید: ضابطه این که قضیه ای مانعة الجمع باشد این است که در آن قضیه حکم شود به تنافی این دو نسبت.

سراغ خطاب اهم و مهم می آییم. یکی «صل» و یکی «ازل النجاسه»؛ دو نسبت در این خطاب و دو نسبت در آن خطاب وجود دارد، هر کدام یک «نسبت طلبیه» دارد و یک «نسبت فاعلیه»؛ در قضیه مانعة الجمع این تنافی بین «نسبت طلبیه» یکی با «نسبت فاعلیه» دیگری پیش می آید. وقتی مولا به عبدش می گوید: یا این کار را انجام بده یا آن کار را، معنایش این است که انجام دو کار امکان ندارد و این دو قضیه با هم تحقق پیدا نمی کنند. ولی سوال این است که تنافی این دو قضیه بین کدام یک از این دو نسبت است؟ آیا دو قضیه در مانحن فیه که نمی توانند اجتماع کنند به خاطر تنافی بین نسبت های «طلبیه» است یا «فاعلیه»؟ محقق نایینی می گوید: تنافی در این جا بین «نسبت فاعلیه» یکی با «نسبت طلبیه» دیگری است. یعنی مکلف یا باید فاعل اهم باشد و اهم را انجام دهد و اگر اهم را انجام نداد مهم بر او واجب می شود. یک طرف «نسبت فاعلی» است و یک طرف «نسبت طلبیه».

پس در خطاب اهم و مهم در قضایایی که به نحو مانعة الجمع می باشند، بین دو نسبت تنافی وجود دارد. «نسبت فاعلیه» خطاب اهم با «نسبت طلبیه» خطاب مهم سازگار نیستند. یعنی نمی شود اهم را فاعل انجام دهد در عین حال مهم واجب باشد. اگر می خواهد مهم واجب شود، دیگر در اهم، نسبت بین فاعل و فعل محقق نمی شود. پس در حقیقت در این دو قضیه که به نحو مانعه الجمع مطرح می شوند، تنافی بین «نسبت طلبیه» در خطاب مهم و «نسبت فاعلیه» در خطاب اهم است.

اگر بخواهیم این را به صورت قضیه مانعه الجمع به کار ببریم می‌گوییم: یا فاعل ازاله نجاست می‌کند یا نماز بر او واجب می‌شود. یک طرف «نسبت فاعلی» است و یک طرف «نسبت طلبیه» که بین این‌ها تنافی وجود دارد.

پس این‌جا در جانب اهم «نسبت طلبیه» وجود ندارد، لذا اینطور نیست که وقتی مهم طلب می‌شود، هنوز طلب اهم به قوت خودش باقی باشد. اگر موقع طلب مهم، موقعی که شارع طلب نماز می‌کند، موقعی که نسبت طلبیه بین نماز و آن امر ایجاد می‌شود، اگر هم زمان با این نسبت طلبیه آن نسبت طلبیه مهم هم باشد، طلب جمع بین ضدین محقق می‌شود. ولی وقتی می‌گوییم: این دو به نحو قضیه مانعه الجمع هستند یعنی «نسبت فاعلیه» قضیه اهم با «نسبت طلبیه» قضیه مهم تنافی دارند، و این بدین معنا است که آن موقعی که مهم طلب می‌شود، طلب اهم در کار نیست. لذا ایشان می‌گویند: تنافی بین «نسبت‌های طلبیه» این دو خطاب وجود ندارد.

سپس ایشان برای روشن شدن تفاوت‌ها در باب وضو و تیمم مثالی می‌زنند. شارع می‌گوید: بر شما واجب است که وضو بگیرید اگر آب نبود تیمم کنید. آنجا تنافی بین «نسبت طلبیه» وضو و «نسبت طلبیه» تیمم است. یعنی «نسبت طلبیه» تیمم در صورتی است که «نسبت طلبیه» وضو باقی نباشد. وقتی «نسبت طلبیه» وضو منتفی شد، «نسبت طلبیه» تیمم برقرار می‌شود. لذا طلب تیمم مترتب بر عدم طلب وضو است. طلب تیمم مترتب علی عدم طلب وضو؛ اما در مانحن فیه این طور نیست که طلب الصلوة مترتب بر عدم طلب ازاله باشد. ترتبی که تیمم بر وضو دارد با ترتبی که نماز بر ازاله نجاست دارد فرق دارد.

این واضح‌ترین تصویری است که محقق نایینی از عدم استلزام طلب جمع بین ضدین در مسئله ترتب ارائه می‌دهد. این طور نیست که طلب نماز مترتب بر عدم طلب ازاله باشد. طلب نماز مترتب است بر عدم فعل ازاله توسط فاعل. زیرا تنافی در مانحن فیه بین «نسبت فاعلیه» و «نسبت طلبیه» است. یعنی بین «نسبت فاعلیه» اهم و «نسبت طلبیه» مهم و این طلب جمع بین ضدین نیست. زیرا اینجا یک قضیه مانعه الجمع تشکیل می‌دهیم و می‌گوییم: اما ان یکون الشخص فاعلا للاهم و اما ان يجب علیه المهم؛ پس این‌جا تنافی بین وجوب مهم و فعل اهم است، نه بین وجوب المهم و وجوب الاهم، نه بین فعل المهم و فعل الاهم، تنافی بین وجوب مهم و فعل اهم است و این نقطه تمایز ترتب در بحث ما با ترتب در بحث تیمم و وضو و با مثل موارد اهم و مهم است. در سایر موارد اهم و مهم این طور است که تنافی بین فعل مهم و فعل اهم است، یعنی بین دو «نسبت فاعلیه» تنافی است: در مثل تیمم و وضو تنافی بین دو «نسبت طلبیه» است. این‌جا تنافی بین «نسبت فاعلیه» یا «نسبت طلبیه» و «نسبت طلبیه» است.

لذا اگر بگوییم این‌جا جمع بین ضدین پیش می‌آید معنایش این است که این تنافی از بین می‌رود. یعنی بین این‌که این شخص فاعل اهم باشد و بین وجوب مهم بر او دیگر تنافی در کار نباشد. در حالی که این تنافی قطعا وجود دارد.

پس این برهان اثبات می‌کند که نظریه ترتب سر از جمع بین ضدین در نمی‌آورد، تنافی که این‌جا وجود دارد تنافی بین «نسبت طلبیه» و «نسبت فاعلیه» است چون به نحو قضیه منفصله مانعه الجمع است.

«والحمد لله رب العالمین»